

رویکردی شناختی به یک فعل چندمعنای فارسی

لیلا شریفی

کارشناس ارشد زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد علوم و تحقیقات

هدف: هدف این پژوهش، بررسی ارتباط فرایند چندمعنایی یکی از افعال ساده فارسی با عوامل شناختی است. پژوهش حاضر این فرضیه را بررسی کرده است که چندمعنایی به عنوان فرایندی زبانی که طی آن یک عنصر واژگانی (در اینجا یک فعل ساده) چندین معنای مختلف می‌یابد، رخدادی تصادفی نبوده، بلکه اساس آن قوای شناختی است و تفاوت‌های روش شناختی بر بررسی معنایی واژگان تأثیر می‌گذارد. **روش:** این پژوهش با توجه به هدف، یک تحقیق نظری و براساس جمع‌آوری داده‌ها، یک تحقیق توصیفی (غیرآزمایشگاهی) و پس‌رویدادی (علی-مقایسه‌ای) است. نمونه‌های پژوهش به طور تصادفی از آثار کلاسیک، نو و زبان محاوره جمع‌آوری شدند. **یافته‌ها:** از ویژگی‌های نظام فعلی زبان فارسی، تعداد بسیار محدود افعال ساده (تقریباً ۱۱۵ تا ۱۳۰) است، در حالی که در زبان‌هایی مثل انگلیسی و فرانسه این نوع افعال بسیار زیادند. چندمعنایی یا در واقع وجود چندین معنی برای یک عنصر واژگانی، جانشین مناسبی برای جبران این کمبود می‌باشد. در این پژوهش، چندمعنایی فعل ساده «افتادن» براساس مفاهیمی چون مقوله‌بندی، نمونه‌نخستین، طرحواره‌های تصویری و مقوله‌های شعاعی (مبانی اساسی در زبان‌شناسی شناختی) بررسی می‌شود. **نتیجه‌گیری:** پس از بررسی نمونه‌ها، فرضیه تأیید و نشان داده شد که گرایش‌ها و تجارب جسمانی و مادی بشر بر چگونگی مفهوم‌سازی و درک او از افعال چندمعنایی تأثیر می‌گذارد. همچنین، معلوم شد که بهترین کاربرد نمونه‌نخستین، در چندمعنایی است و روابط معنایی در یک واژه رابطه‌ای مدرج (و نه مطلق) می‌باشد.

* نشانی تماس: شهرک غرب، فاز ۶، گل‌افشان جنوبی، آشیان

شرقی، پلاک ۸۶

Email: l_lsharifi@yahoo.com

کلیدواژه‌ها: چندمعنایی، زبان‌شناسی شناختی، مقوله‌بندی، نمونه‌نخستین، طرحواره‌های تصویری، مقوله‌های شعاعی

A Cognitive Approach to a Persian Polysemic Verb Assessment of the Simple Verb "Oftadan"

Objective: The aim of the present study is to assess the relation of the polysemic process of a Persian simple verb with cognitive factors. The present article evaluates the hypothesis holding that polysemy as a linguistic process in which a verbal element (here, a simple verb) takes diverse meanings, is not an accidental process, but is based on cognitive abilities, and methodological differences affect the semantic assessment of words. **Method:** This research can be considered as a theoretical study regarding its aim, and as a descriptive (non-experimental) and causal-comparative study regarding data collection. The samples of the study were randomly chosen from among classical and modern literature as well as colloquial language. **Results:** A characteristic of the present Persian language structure is having a very limited inventory (about 115 to 130) of simple verbs while there are many such verbs in languages such as French and English. Polysemy or in other words the presence of various meanings for a single verbal element can appropriately compensate for this shortcoming. In this study the polysemy of the verb "oftadan" is assessed based on concepts such as categorization, image schemas, prototypes and radial networks, which are central to cognitive linguistics. **Conclusion:** After assessing the samples, the hypothesis was approved and it was shown that humans' physical and material experiences and tendencies influence their manner of conceptualization and understanding of polysemic verbs. Also, it was revealed that the best function of prototype is in polysemy. Semantic relations in a word are graduated and not absolute.

Leyla Sharifi

Azad Islamic University

Keywords: polysemy, cognitive linguistics, prototype, image schemas, radial categories

Email: l_lsharifi@yahoo.com

مقدمه

پس رویدادی (علی - مقایسه‌ای) است. در این پژوهش فعل فارسی «فتادن» از منظر شناختی بررسی معنایی می‌شود. بافت فعل گفتار و نوشتار است که از منابع مختلف چون آثار نو و کلاسیک ادب فارسی، فرهنگ‌نامه‌ها، روزنامه‌ها و کتاب‌ها و همچنین زبان محاوره جمع‌آوری شده‌اند. همچنین، نشان داده می‌شود که اهل زبان گاهی افعال را به معنی یا معانی تازه‌ای به کار می‌برند. در این حالت افعال علاوه بر معنای اصلی خود، معانی دیگری در بافت پیدا می‌کنند که علی‌رغم ثابت ماندن ظاهر فعل، معنی و کاربرد آن متفاوت است و گویشور با توجه به بافت و عوامل شناختی به معنای مورد نظر می‌رسد.

بنابر تحقیقات موجود، افعال ساده زبان فارسی حداکثر ۱۳۰ عدد (کریمی، ۲۰۰۸) می‌باشد که در مقایسه با سایر زبان‌ها بسیار کم است. دلیل این محدودیت، چندمعنا بودن افعال ساده فارسی است. به عنوان نمونه، فعل «فتادن» حدود ۸۰ معنی دارد* که فهم دقیق هر یک کاملاً وابسته به بافت وقوع و شناخت گویشور از محیط است. در این تحقیق پس از بیان پیشینه مطالعات چندمعنایی افعال فارسی، با تکیه بر اصول زبان‌شناسی شناختی، افعال چندمعنایی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

فرشید ورد (۱۳۸۲) در کتاب «دستور مفصل امروز»، در تعریف افعال جانشین می‌گوید:

«فعل وصفی در قدیم جنبه قیدی و وصفی هم داشته است و با تعلقات خود در حکم قید برای جمله‌ای دیگر بوده است و از کلمات و جمله‌های گروه‌های قیدی که معمولاً با صفت مفعولی ساخته می‌شده به وجود آمده است ولی از قرن نهم و دهم به بعد جنبه قیدی آن ضعیف شده و از بین رفته و امروز فقط به اعتبار گذشته نام آن فعل وصفی است؛ بنابراین بهتر است امروز آن را فعل جانشین یا فعل مشترک بنامیم؛ زیرا جانشین فعل‌های دیگر می‌شود و برای تمام صیغه‌ها و ساخت‌ها فقط یک صیغه مشترک دارد.»

زبان‌شناسی شناختی اشاره به مکتبی دارد که ساخت، یادگیری و به کارگیری زبان را تنها نمودی از نظام شناختی انسان می‌داند. به عبارت دیگر، به وجود رابطه‌ای میان زبان انسان، ذهن و تجارب اجتماعی و فیزیکی او باور دارد. این مکتب که تا حدود زیادی در مباحث زبانی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایالات متحده و اواخر دهه ۱۹۸۰ اروپا ریشه دارد، در پی رویارویی دو رویکرد نقش‌گرایی و صورت‌گرایی این سال‌ها متولد شد. لانگاکر^۱ و لیکاف^۲ را می‌توان بنیانگذاران این شاخه ریشه زبان‌شناسی به‌شمار آورد. یکی از دلایل مهم این زبان‌شناسان برای مطالعه زبان، این فرض است که زبان منعکس‌کننده الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان می‌باشد و لذا مطالعه آن مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است و یافته‌های زبان‌شناسی فقط با این نگرش می‌توانند واقعیت روان‌شناختی داشته باشند. به نظر ایوانز^۳ و گرین^۴ (۲۰۰۶) زبان‌شناسی شناختی ریشه در روان‌شناسی گشتالت^۵ نیز دارد. این نگرش که ابتدا به عنوان شاخه‌ای از دستور زایشی از آن جدا شد، بعدها به دیدگاهی متفاوت تبدیل گشت که مهم‌ترین وجه تمایزش با زبان‌شناسی زایشی جایگاه معنا در آن است.

در رویکرد زایشی، ساختار عبارت‌های زبانی محصول رشته‌ای از قواعد دستوری است که این قواعد تا حدود زیادی مستقل از معنا در نظر گرفته می‌شوند. این درحالی است که رویکرد شناختی، ساخت‌های زبانی را به هیچ روی جدا از پردازش‌های شناختی در نظر نمی‌گیرد و آنچه بر شیوه رمز‌گذاری زبانی فرد تأثیر می‌گذارد، چگونگی درک او از جهان پیرامونش است.

روش

این پژوهش با توجه به هدف، یک تحقیق نظری و براساس جمع‌آوری داده‌ها، یک تحقیق توصیفی (غیرآزمایشگاهی) و

1- Lakoff
3- Evans
5- Gestult

2- Langacker
4- Green

* نگارنده این رقم را بر اساس تعداد معانی آمده در «فت‌نامه دهخدا» و «فرهنگ سخن» و زبان محاوره برآورد کرده است.

بنابر مطالب پیش گفته، در دستگاه دستوری زبان فارسی از افعالی به نام «فعال جانشین» نام برده شده که بر حسب ساختار یا زمان فعل می‌توانند به جای فعلی دیگر بنشینند (احمدی گیوی، ۱۳۸۰) اما منظور نگارنده افعالی است که گسترش معنایی پیدا کرده‌اند و بر اساس کاربرد، در انتقال معنی مؤثرتر از فعل اصلی هستند. این مسأله با ارائه شواهدی از آثار کلاسیک ادب فارسی و همچنین زبان فارسی رایج، روشن شده و نشان داده می‌شود که بین قوای شناختی فرد و معانی افعال زبانی او ارتباطی قوی وجود دارد.

پایگاه نظری

چندمعنایی^۱ هنگامی رخ می‌دهد که یک عنصر واژگانی دارای یک سلسله معانی متفاوت باشد (کریستال^۲، ۱۹۹۱). این تعریف یکی از ساده‌ترین تعاریفی است که می‌توان از چندمعنایی کرد، چون چندمعنایی یک مفهوم روشن و صریح ندارد و زبان‌شناسان مکاتب مختلف نیز تعاریف گوناگونی از آن ارائه کرده‌اند. در این پژوهش سعی می‌شود، به عنوان نمونه‌ای از تحلیل معنایی چندمعنایی، یک فعل فارسی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی مورد ارزیابی قرار گیرد.

۱- رویکردهای سه‌گانه زبان‌شناسی شناختی:

زبان‌شناسی شناختی عموماً یک چارچوب همگن نیست و لذا سه دیدگاه مختلف در آن مطرح است که عبارت‌اند از: تجربی^۳، برجسته‌سازی^۴ و توجهی^۵ (اونگر و اشمید، ۱۹۹۶؛ به نقل از ایبارتکس آنتونانو^۶، ۱۹۹۹).

الف- دیدگاه تجربی

در این دیدگاه، برای توصیف زبان، به جای قواعد و تعاریف منطقی، راه کارهای مشاهده‌ای و تجربی به کار گرفته می‌شوند. برای توصیف زبان می‌توان از افراد پرسید که با شنیدن یا تولید یک ساخت زبانی، در ذهن آنها چه می‌گذرد. مثلاً، اگر

وی در جای دیگر همان کتاب (ص ۳۹۷) می‌گوید:

«وجه وصفی یا فعل جانشین فعل‌ها و وجه‌های دیگر است. وجه وصفی را امروز می‌توان وجه جانشین یا وجه همنشین نامید.»

مثال: «من به خانه رفته و غذا خوردم» که «رفته» فعل وصفی و «خوردم» فعل همنشین است.

احمدی گیوی (۱۳۸۰) در کتاب «دستور تاریخی فعل» به افعالی اشاره کرده است به نام «فعال وصفی و جانشین» که بر حسب ساختار و نه معنا، می‌توانند به جای افعال دیگر استفاده شوند. به عبارت دیگر، فعل وصفی، اسم مفعولی است که نقش فعل را بازی می‌کند. افعالی که به صورت وصفی می‌آیند، عبارت‌اند از: (۱) گذشته ساده؛ (۲) استمراری؛ (۳) مضارع اخباری؛ (۴) مضارع التزامی؛ (۵) آینده؛ (۶) امری؛ (۷) دعایی و (۸) مصدر.

مثال: «امید به کتاب فروشی رفته، کتاب خریده، می‌خواند.» (امید به کتاب فروشی می‌رود و کتاب می‌خرد و می‌خواند.) فعل «خرید» در مثال نخستین نشان می‌دهد که «رفته»، «رفت» است؛ یعنی ماضی مطلق و سوم شخص مفرد. به طور کلی از این افعال وصفی بوی قید (قید حالت) می‌آید.

بصاری (۱۳۴۵) نیز در کتاب «دستور زبان فارسی» به افعال «گردید» و «آمد» اشاره کرده است که برای ساختن فعل مجهول، به جای «شد» به کار می‌روند.

این تعاریف به روشنی نشان می‌دهند که بررسی‌های فعل، همگی ساختاری هستند. تنها فردی که نگاهی متفاوت به فعل کرده، سلطانی (۱۳۸۶)، دانشجوی رشته ادبیات فارسی است. مقاله ایشان اگرچه زبان‌شناسانه نیست، ولی از این نظر که از تعاریف سنتی فاصله گرفته، قابل توجه است. وی چند نمونه از افعال جانشین را که بسط معنایی یافته و کاربرد دارند، جمع‌آوری کرده است.

مفهوم فعل در زبان فارسی مستقیماً به بافت و چگونگی مفهوم‌سازی گویشور از دنیای پیرامون وابسته است. مقوله فعل را که یکی از مباحث پیچیده دستور زبان فارسی است، می‌توان گذشته از جنبه ساختاری، از وجه معنایی نیز بررسی نمود که در زبان فارسی به این جنبه فعل کمتر پرداخته شده است.

1- polysemy
3- experimental view
5- attentional view

2- Crystal
4- prominence view
6- Ibarretxe-Antunano

نمی‌گوییم: «چی می‌گم افتاد؟»، چون «افتادن» که در این جمله به معنی «درک شدن» است، اهمیت دارد و در جمله رویدادی برجسته به‌شمار می‌رود. از این رو مشخص می‌شود که نوعی برجسته‌سازی در جمله وجود دارد. برجسته‌سازی در حقیقت توجیه چگونگی گزینش و چینش اطلاعات است.

این دیدگاه مبتنی بر مفاهیم «شکل-زمینه»^۱ (لانگاکر، ۲۰۰۸) و «نگاشت»^۲ (همان جا) می‌باشد که برای اولین بار یک روان‌شناس دانمارکی به نام رابین^۳ در روان‌شناسی گشتالت معرفی کرد. دقیق‌تر این که این دیدگاه توجیه‌کننده چگونگی برجسته نمودن یک مفهوم در بافت و انتخاب محور توجه در بافت بلافصل^۴ است. به طور کلی، نگاشت در زبان‌شناسی، ساخت‌های دستوری و افتراق شکل-زمینه (تشخیص شکل از زمینه) و روابط دستوری را توجیه می‌کنند (ایبارتکس آنتونانو، ۱۹۹۹)؛ البته در زبان‌شناسی شناختی، به جای شکل-زمینه از نقطه ارجاع^۵ و عنصر متغیر^۶ صحبت می‌شود که از مفاهیم مطرح این رویکرد است.

ج- دیدگاه توجیهی

در این دیدگاه آنچه ما بیان می‌کنیم، انعکاس بخش‌هایی از یک اتفاق می‌باشد که توجه ما را جلب کرده است (لانگاکر، ۱۹۹۹). مفهوم اصلی این رویکرد نظریه «چارچوب»^۷ فیلمور^۸ (۱۹۷۵) است؛ یعنی ما از هر وضعیت خاص، یک چارچوب خاص و یک اجتماع ویژه از اطلاعات داریم که برای جلب توجه، بسته به توانایی شناختی مان، جنبه‌های مختلفی از این چارچوب برجسته می‌شود که حاصل آن توصیف‌های مختلف زبان‌شناختی هر یک از ما از یک حادثه است (تالمی^۹، ۱۹۹۶، ۱۹۹۱، ۱۹۸۸).

غالب زبان‌شناسان شناختی، علی‌رغم سه دیدگاه پیش‌گفته، در مورد اصولی که اساس و ارکان زبان‌شناسی شناختی را تشکیل می‌دهند، توافق دارند (ویرزبیکا^{۱۰}، ۱۹۹۰، ۱۹۸۶). این اصول را

از کسی پرسیده شود که «خانه» چیست، بی‌شک فقط نمی‌گوید که خانه اجتماعی است از مقداری سنگ و آجر که چهار دیوار و یک سقف را می‌سازند؛ زیرا برای انسان‌ها «خانه» نشانه راحتی، امنیت و حتی شأن و منزلت است. با قائل شدن ویژگی‌های غیرفیزیکی برای این واژه، افراد تداعی‌ها و احساسات و باورهای خود را نیز که در واقع قسمتی از تجربه آنها از جهان پیرامونشان است، با توصیف عینی درمی‌آمیزند؛ یعنی تصویر ذهنی همه افراد از واژه «خانه» بر توصیف‌شان از آن اثر می‌گذارد و با آن می‌آمیزد و بدون این تصویر معنایی، تعریف ارائه شده چیزی کم دارد. بنابراین تجارب و سوابق ذهنی انسان‌ها همراه با درک آنها از معنی واژگان سبب استفاده استعاری از زبان می‌شود. گویشور هنگام استفاده استعاری از زبان، افزون بر این که واژه یا واژگانی را در غیرمعنای حقیقی آنها به کار می‌برد، به وجود نوعی تشابه و ارتباط واقف است که حاصل عملکرد ذهن او از مقایسه دو حالت است. مثلاً، وقتی می‌گوید: «دل‌شوره به دل‌م افتاده»، در واقع، «عارض شدن» را که فعلی انتزاعی است و برای مفاهیم انتزاعی نیز به کار می‌رود، با حالتی روحی که در درون انسان ایجاد می‌شود، شبیه می‌انگارد و از آن استفاده می‌کند. در اینجا فعل «افتادن» به جای «عارض شدن»، ولی با همان معنی به کار رفته است. در این حالت، شباهت موجود، قرار گرفتن ناگهانی در حسی است که بر انسان عارض می‌شود.

ب- دیدگاه برجسته‌سازی

همان‌گونه که گفته شد، در ساخت برخی جملات، سوابق ذهنی و تجارب با معنای واژگان همراه می‌شود. مثلاً، وقتی گویشوری می‌گوید: «سرگیجه دارم، فکر می‌کنم فشار خونم افتاده پایین»، از تجاربی استفاده می‌کند که پیش از این از افتادن و سقوط دارد.

اما در دیدگاه برجسته‌سازی، چگونگی گزینش و چینش اطلاعات، تعیین‌کننده اولویت پدیده یا رویدادی است که در ذهن گوینده وجود دارد. مثلاً، وقتی می‌گوییم: «افتاد چی می‌گم؟» عمداً فعل «افتاد» را در ابتدای جمله قرار می‌دهیم و

1- figure-ground
3- Rubin
5- landmark
7- frame
9- Talmy

2- profiling
4- immediate scope
6- trajector
8- Fillmore
10- Wierzbicka

۱- مقوله‌بندی^{۱۳}

مقوله‌بندی یکی از موضوعات اصلی زبان‌شناسی است. توانایی مقوله‌بندی یعنی قضاوت در مورد این که یک مفهوم و ماهیت، نمونه‌ای از یک مقوله هست یا نیست. مقوله‌بندی به جز در موارد پیچیده نظری، اغلب خودکار و غیرارادی است و از این رو بخشی از اساس شناخت به‌شمار می‌رود، به طوری که وقتی از یک تجربه برای کسب تجربه دیگر استفاده می‌کنیم، ناگزیریم قوه مقوله‌بندی را به کار گیریم. اساساً مقوله‌بندی یعنی دیدن تشابه‌ها در دل تفاوت‌ها و در پی تشخیص تشابه‌هاست که پدیده‌های مشابه در ذهن طبقه‌بندی می‌شوند.

بحث در مورد مقوله‌بندی موضوعی است که از دوران ارسطو مطرح بوده است. بر اساس این دیدگاه کلاسیک، مقولات تحلیلی زبان‌شناختی مجموعه‌ای از شرایط کافی و لازم را بر اعضای یک مقوله اعمال می‌کنند که این علاوه بر مقولاتی با مرزهای مشخص، درباره تعاریف و مفاهیم انتزاعی نیز صدق می‌کند (تیلور^{۱۴}، ۱۹۹۵). مثلاً، دو معنی متفاوت از فعل «فتادن» در دو جمله زیر را می‌توان به یک معنای انتزاعی هسته‌ای و کلی که تنزل به وضعیتی پایین‌تر است، مرتبط دانست:

«سبب از درخت به زمین افتاد.» به معنی «سقوط کردن».

«این جعبه خیلی سنگینه، دستم افتاد.» به معنی «بی‌رمق شدن».

البته این تعریف انتزاعی از هسته معنایی پیچیدگی‌هایی دارد. به نظر سویتسر^{۱۵} (۱۹۸۶) در مواردی که بسط معنایی از طریق استعاره یا مجاز صورت می‌گیرد، تشخیص هسته معنایی مشکل خواهد بود، لذا گاهی واژه‌ها (مثلاً افعال)، دارای معنای آن می‌شوند که به‌سختی می‌توان آنها را با معنای اولیه و اصلی آن افعال مرتبط دانست. برای مثال به معنی واژه «فتادن» در دو جمله زیر توجه کنید:

می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: اصول مسلم و اصول روش شناختی.

بر اساس اصول مسلم زبان‌شناسی شناختی، که شامل «جسمانی‌شدگی»^۱ (جانسون^۲، ۱۹۸۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لانگاکر، ۲۰۰۸) و «انگیختگی»^۳ است، پژوهش‌های حوزه‌هایی چون روان‌شناسی شناختی (رُش^۴، ۱۹۸۳؛ رُش و مرویس^۵، ۱۹۷۵) و زبان‌شناسی مردم‌شناختی^۶ (کی^۷، ۱۹۷۵؛ برلین^۸ و کی، ۱۹۶۹)، ویژگی‌های خاص زبان‌ها و توانایی انسان در یادگیری و به‌کارگیری آنها (با استفاده از قوای شناختی)، توانایی‌های حرکتی، مهارت‌های بینایی و راهبردهای مقوله‌بندی بشری را همراه با عوامل نقشی، فرهنگی و محیطی توجیه می‌کنند.

در حالی که زبان‌شناسی شناختی زبان را محصول توانایی‌های عمومی شناختی می‌داند (یعنی آنچه لیکاف (۱۹۹۰) «الزام شناختی»^۹ می‌نامد)، رویکردهای دیگری چون فرضیه پیمان‌های^{۱۰} (چامسکی^{۱۱}، ۱۹۸۶؛ فودور^{۱۲}، ۱۹۸۳) ناظر بر توانایی یادگیری زبان مادری به عنوان یک استعداد واحد و کاملاً درونی و ذهنی است.

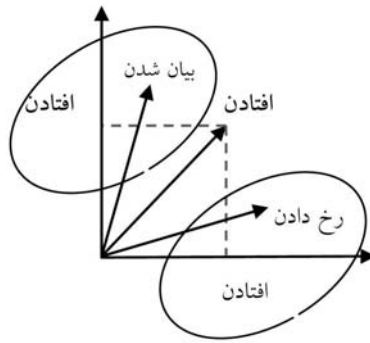
بر اساس «الزام شناختی»، یک نظریه زبان‌شناختی و روش شناختی باید با آنچه به طور تجربی از شناخت، ذهن و زبان درک و دریافت می‌شود، سازگار باشد (ایبارتکس آنتونانو، ۱۹۹۹).

از آنجا که مقوله‌های ذهنی و مهارت‌های زبانی ما از تجارب و درک جهان پیرامون و دقیق‌تر قوای شناختی ما حاصل می‌شوند، این مسأله به بروز تفاوت‌های روش‌شناختی در بیشتر رویکردهای سنتی به معنا منجر شده است که در بخش بعد بدان پرداخته می‌شود.

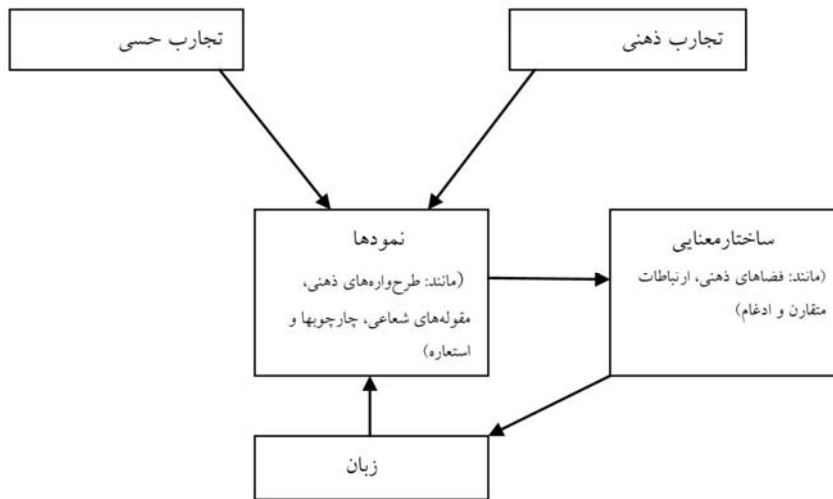
یافته‌ها

در رویکرد شناختی به زبان، چندین اصل روش‌شناختی مهم مطرح است که در این پژوهش به چند مورد آن که به موضوع بحث ارتباط پیدا می‌کند، پرداخته می‌شود.

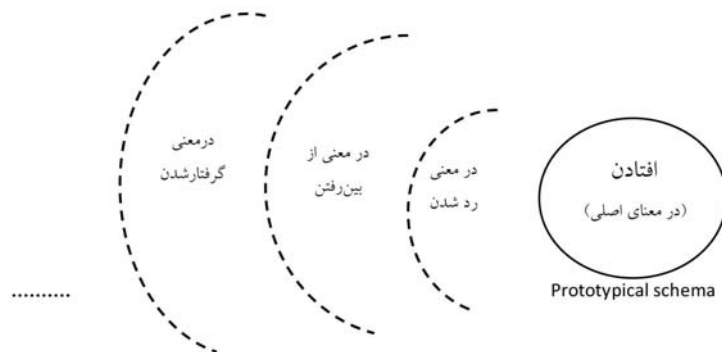
1- embodiment	2- Johnson
3- motivation	4- Rosch
5- Mervis	6- anthropological linguistics
7- Kay	8- Berlin
9- cognitive commitment	10- modularity hypothesis
11- Chomsky	12- Fodor
13- categorization	14- Taylor
15- Sweetser	



شکل ۱- فرایند تعمیم و بسط معنایی فعل «افتادن»



شکل ۲- ساختار معنی در معناشناسی شناختی



شکل ۳- فضای معنایی ممکن برای فعل «افتادن»

پارسی که هم از اهل قلم بود آشنایی **افتاده** بود.» (سفرنامه ناصر خسرو) (به معنی «رخ دادن») (صفا، ۱۳۶۴)، به هیچ وجه در معنای اصلی خود به کار نرفته است، بلکه طی فرایند بسط معنایی دچار چندمعنایی شده است. در زیر دو مورد از گسترش معنایی این فعل روی نمودار نشان داده شده است که بیرون رفتن پیکان از محدوده معنی اصلی، نمایانگر این فرایند می‌باشد.

۲- فضاهای ذهنی^۵

نظریه فضاهای ذهنی نقش مهمی در چارچوب زبان‌شناسی شناختی ایفا می‌کند و افزون بر زدودن برچسب ناهنجاری معنایی از جملات، به رفع ابهام ارجاعی نیز کمک می‌رساند. ویژگی عمومی این نظریه، پیوند دادن روابط هویتی عناصر به فضاهایی است که ویژگی‌ها و شاخص‌های مشابه دارند. فضاهای ذهنی مجموعه‌های مفهومی کوچکی هستند که به هنگام تفکر یا تکلم، به منظور درک و واکنش موضعی ساخته می‌شوند. این فضاها به هم پیوسته‌اند و می‌توانند در خلال گفت‌وگو و اندیشه تغییر کنند (فوکونیه^۶، ۱۹۸۵ و ۱۹۹۷).

مفهوم‌سازی فرایند شناختی عامی است که در یادگیری این فضاها به مثابه درون‌داد عمل می‌کند. در این فرایند، ساختارهایی از دو فضای درون‌داد به فضای ذهنی جداگانه‌ای که «فضای آمیخته»^۷ نام دارد، فرافکنده می‌شوند (ایوانز و گرین، ۲۰۰۶). فضای آمیخته بخشی از ساختارش را از فضاهای درون‌داد می‌گیرد و بخش دیگر آن نیز به صورت خودکار به وجود می‌آید. همان‌گونه که در شکل ۲ نشان داده شده است، انسان به وسیله این فرایند سه عمل ذهنی انجام می‌دهد که او را از سایر جانسداران متمایز می‌کند: (۱) مفهوم‌سازی؛ (۲) درک مجموعه‌های مفهومی ناهمگن؛ و (۳) گنجاندن این مجموعه‌های مفهومی در یک فضای ذهنی که دخل و تصرف در آن مفاهیم را امکان‌پذیر می‌سازد. همچنین ویژگی‌های پویا و ساختاری این

جمله اول: «کلاله شام از بناگوش سحر تمام باز **افتاد**» (منتخب مرزبان‌نامه)

جمله دوم: «در پی ما **افتادند**» (سفرنامه ناصر خسرو).
«افتادن» در جمله اول، به معنی «نمایان شدن» (حاکمی، ۱۳۶۵) و در جمله دوم، به معنی «آمدن» (صفا، ۱۳۶۴) به کار رفته است.

از این رو می‌توان چنین فرض کرد که به جای مدنظر قرار دادن یک هسته معنایی برای یک واژه یا فعل، یک «نمونه نخستین»^۱ که نوعی مقوله‌بندی است کارآمدتر خواهد بود. در این نوع مقوله‌بندی، نمونه نخستین یکی از اعضای مقوله است که به عنوان بهترین نمونه انتخاب می‌شود و هر چه خصوصیت یک عنصر به نمونه نخستین نزدیک‌تر باشد، عضو بهتر آن مقوله محسوب می‌شود و هر چه شباهت به نمونه نخستین کمتر باشد، عضو چندان خوبی برای آن مقوله نخواهد بود (ژس، ۱۹۷۵؛ به نقل از رایبسون^۲ و الیس^۳، ۲۰۰۸).

بهترین کاربرد «نمونه نخستین» در چندمعنایی است. مثلاً، اگر از واژه «میوه» در تعریفی برای ارجاع به «سیب» و «موز» (به عنوان نمونه نخستین) و بعد به «زیتون» و «نارگیل» استفاده کنیم، در حقیقت یک معنای ثابت^۴ برای آن واژه قائل شده‌ایم که در این مقوله هر کدام از اعضا به نمونه نخستین شبیه‌تر باشد، عضو نزدیک‌تر و از بقیه بهتر خواهد بود. اما وقتی از این واژه در جمله‌ای نظیر «بشر هر روز میوه جدیدی از درخت علم می‌چیند»، استفاده کنیم، دیگر صحبت از اعضای آن مقوله و یا معنای حاشیه‌ای نیست، بلکه بسط معنایی یا همان چندمعنا بودن واژه مطرح می‌شود (رایبسون و الیس، ۲۰۰۸).

وقتی فعل «افتادن» در جمله معنای «سقوط کردن» بدهد، واقع از این واژه در معنای ثابت و اصلی خود استفاده شده است، در حالی که در جملاتی نظیر «چهار واحد **افتادم**» (به معنی «ردشدن»)^۵؛ «چون دو تن را با یکدیگر دشمنایگی **افتاده** باشد...» (منتخب کلیله و دمنه) (به معنی پدیدارشدن) (صالح رامسری، ۱۳۶۴)؛ «نمی‌دانم در آن حال به چه خیال **افتاده** بودم» (آل‌احمد، ۱۳۸۶) (به معنی «داشتن»)^۶؛ «مرا در آن حال با مردی

1- prototype
3- Ellis
5- mental spaces
7- blended space

2- Robinson
4- constant meaning
6- Fauconnier

یکی دیگر از انواع طرحواره‌های ذهنی انسان‌ها، «طرحواره‌های حرکتی»^۴ است. انسان قادر است حرکت کند و حرکت پدیده‌ها را نیز مشاهده نماید. بنابراین، کاملاً طبیعی است که در ذهن خود به وجود چنین طرحواره‌هایی قائل باشد و برای بسیاری از پدیده‌های انتزاعی، یک مسیر حرکت، همراه با نقطه‌آغاز و پایان در نظر گیرد. مثلاً، در جمله «امتحان افتاد آخر هفته»، گویی مسیر حرکتی وجود دارد که گوینده خود را در حال طی کردن آن می‌انگارد و با قائل شدن به ابتدا^۵، میان مسیر^۶ و انتهای^۷ آن (لانگاگر، ۲۰۰۸) که در این جمله یک عامل زمانی است)، وقوع امتحانات را در پایان آن می‌بیند.

۴- مقوله‌های شعاعی

مفهوم شعاعی بودن در تقابل با دیدگاهی مطرح در زبان‌شناسی، مبنی بر دارا بودن شرایط لازم و کافی برای تعلق یک عنصر به مقوله‌ای خاص، قرار می‌گیرد (لی^۸، ۲۰۰۲). بر اساس این دیدگاه سنتی، اگر عنصری یکی از شرایط تعریف شده برای تعلق به مقوله‌ای را نداشته باشد، طبعاً به آن مقوله تعلق ندارد، در حالی که در مدل مقوله‌بندی که قبلاً توضیح داده شد، براساس نمونه نخستین، تعلق به مقوله‌ای خاص، پدیده‌ای مدرج است و نه مطلق؛ یعنی این گونه نیست که عنصری به مقوله‌ای تعلق داشته یا نداشته باشد، بلکه آن عنصر می‌تواند به نمونه نخستین نزدیک‌تر و شبیه‌تر باشد یا نباشد. بنابراین، برخی اعضای مقوله، اعضای اصلی‌تر تلقی می‌شوند. مهم‌ترین نتیجه‌ای که می‌توان گرفت، شعاعی بودن مقولات زبانی است که طبق آن چگونگی ارتباط میان مفاهیم خاص در ذهن افراد روشن می‌شود. مثال‌هایی که از فعل «افتادن» مطرح شد، نشان می‌دهد که این فعل در بافت‌های گوناگون، معانی مختلفی می‌دهد که البته در برخی موارد، نوعی تشابه میان آنها وجود دارد؛ به طوری که نوعی تنزل از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر احساس می‌شود.

فرایند در بسیاری از حوزه‌های اندیشه و رفتار (مانند استعاره و مجاز) نیز به کار می‌رود.

از این رو پدیده چندمعنایی و بسط معنایی افعال را با توجه به گفته‌های پیشین، می‌توان در چارچوب شناختی تبیین کرد؛ به طوری که به اعتقاد نگارنده افعال چندمعنا را می‌توان «فصاساز» دانست. حوزه‌ای که افعال چندمعنا در آن مفهوم‌سازی می‌شوند، فضایی و چند بُعدی است و ویژگی‌ها و پارامترهای آن کاملاً تعیین‌کننده تحلیل معنایی این افعال هستند. مثلاً، فعل چندمعنایی «افتادن» در زبان فارسی دارای ۸۰ معنی است که این تنوع معنایی با فاصله گرفتن از معنای اصلی این فعل حاصل شده است. به طور کلی وجود فضاهای ذهنی موجب رها کردن مفهوم واحد و ثابت می‌شود که این امر قطعاً فرایندی چندمعنایی در پی خواهد داشت.

۳- طرحواره‌های تصویری^۲

بشر می‌تواند همواره درباره مفاهیم پیچیده و انتزاعی سخن بگوید، زیرا بین پدیده‌های انتزاعی و پدیده‌های عینی پیرامون خود همانندی قائل می‌شود و برای صحبت کردن درباره این دو نوع پدیده، از الگوهای زبانی مشابه استفاده می‌کند (لانگاگر، ۲۰۰۸).

همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، در کاربرد استعاری زبان، گویشور از وجود تشابه میان دو پدیده آگاه است، بنابراین برای ایجاد ارتباط میان تجارب فیزیکی خود با زبان، از طرحواره‌های تصویری کمک می‌گیرد. مثلاً، به این بیت حافظ (انوری، ۱۳۸۱) توجه کنید:

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره گردش ایام افتاد

در این بیت «افتادن» به معنی «گرفتار شدن» آمده است. در این مثال کاملاً مشخص است که در زبان فارسی فرد برای بیان وضعیتی که احاطه‌اش کرده، در ذهن خود از وجود «طرحواره‌های حجمی»^۳ استفاده می‌کند. یعنی ما برای برخی مفاهیم زبان خود، حجم قائل می‌شویم.

1- space builder
2- imagery schemata
3- containment schemata
4- path schemata
5- source
6- path
7- goal
8- Lee

معانی دیگر هر چه به نمونه نخستین نزدیک تر و مشابه تر باشند، عضو بهتری برای آن خواهند بود؛ بنابراین روابط معنایی یک واژه، مدرج هستند و نه مطلق.

در همه زبان‌های دنیا استعداد بسط معنایی و حتی استعاره‌شدگی برخی افعال بیش از افعال دیگر است (پاولز^۱)، ۲۰۰۰؛ نیومن^۲ و ریک^۳، ۲۰۰۴) و فعل «فتادن» نیز می‌تواند در زمره این افعال مستعد قرار بگیرد. معانی فعل «فتادن» نیز به مقولاتی تعلق دارند که دارای یک ساختار منسجم شعاعی‌اند و می‌توان در این ساختار یک طرحواره اصلی و نخستین همراه با طرحواره‌های دیگر تعیین کرد. روابط بین این طرحواره‌ها نیز مبتنی بر عوامل شناختی است.

افعال چندمعنایی هر کدام به عنوان یک واژه در مدخل واژگانی ذخیره می‌شوند، اما در واقع چندین واژه (فعل) هستند. در مطالعات آتی می‌توان برای طبقه‌بندی افعال در فرهنگ‌ها، الگویی ارائه نمود که اطلاعات معنایی آنها را نیز در نظر گیرد. در زبان‌هایی مانند انگلیسی و فرانسه اطلاعات مربوط به افعال از قواعد نحوی تبعیت می‌کنند، در حالی که در زبان فارسی معنا اساس است، لذا این پژوهش می‌تواند گامی برای شروع تحقیقاتی در رابطه با آموزش افعال زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان باشد. آن‌گاه در روند یادگیری این زبان‌آموزان، معناشناسی، به‌ویژه معناشناسی شناختی، جایگاهی خاص پیدا می‌کند و شیوه تدوین کتاب‌ها و روش تدریس زبان فارسی نیز با آن همسو می‌شود. در حالی که امروزه شیوه آموزش فرایند واژه‌سازی و معرفی و طبقه‌بندی عناصر مهمی چون افعال فقط بر اساس ساختار واژه است. در حوزه مطالعات رده‌شناختی نیز بررسی این فرضیه که زبان‌هایی که ساختارهای نحوی مشابه دارند، به لحاظ ساختار معنایی دارای اشتراکات کمتری هستند یا برعکس، می‌تواند موضوع تحقیقات دیگری شود.

اما نکته اینجاست که به طور کلی تعمیم و بسط معنایی در زبان، نشانه وجود مقوله‌های شعاعی در زبان است. شکل ۳ نشان می‌دهد که فعل «فتادن» در معنای اصلی خود طرحواره نخستین در نظر گرفته شده است و به همین دلیل نیز با خط پیوسته محصور می‌شود، چون دارای معنایی با مرز مشخص اولیه است؛ اما لایه‌های بعدی، به ترتیب طرحواره‌ها و فضاها، ذهنی مختلفی هستند که به تدریج به دلیل گسترش و بسط معنایی فعل از معنای اصلی واژه دورتر و دورتر می‌شوند، لذا خط جداکننده آنها با خطی ناپیوسته نشان داده شده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش از بین افعال چندمعنایی ساده فارسی، فقط یک مورد («فتادن») در چارچوب اصول زبان‌شناسی شناختی بررسی شد که طبعاً نتایج بیشتر مستلزم بررسی سایر افعال (ساده و مرکب) می‌باشد. پس از بررسی چند نمونه از معانی مختلف فعل ساده «فتادن» که نگارنده ۸۰ معنی برای آن یافته است، موارد زیر مشخص شد:

- ۱- چندمعنایی که فرایندی زبانی است و طی آن یک عنصر واژگانی دارای چندین معنای مختلف می‌گردد، تصادفی نبوده و بر پایه تجارب ما از مفاهیم مختلف صورت می‌گیرد.
- ۲- معانی واژگان با یکدیگر تفاوت دارند، زیرا از راه‌های متفاوتی درک می‌شوند.
- ۳- گرایش‌ها و تجارب جسمانی و مادی بشر بر چگونگی ساخت معنا و درک آن تأثیر می‌گذارد و آنجا که مقوله‌های ذهنی و مهارت‌های زبانی از تجارب و درک جهان پیرامون و به عبارت کلی تر، قوای شناختی حاصل می‌شود، در بررسی معنایی تفاوت‌های روش شناختی پدید می‌آید.
- ۴- نمونه نخستین نیز که بهترین کاربردش در چندمعنایی است، در واقع معنای اصلی و ثابت یک واژه است و

دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۵/۱۴؛ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۱۰/۳

1 - Pauwels
3- Rice

2- Newman

منابع

- آل احمد، ج. (۱۳۸۶). *دید و بازدید*. تهران: نشر معیار علم.
- احمدی گیوی، ح. (۱۳۸۰). *دستور تاریخی فعل*. تهران: انتشارات قطره.
- انوری، ح. (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: انتشارات سخن.
- بصاری، ط. (۱۳۴۵). *دستور تاریخی فعل*. تهران: انتشارات طهوری.
- دهخدا، ع. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلطانی، ا. (۱۳۸۶). تحول حوزه معنایی برخی از افعال و عبارات‌های فعلی و کاربرد آن در نثر فارسی معاصر. *مجله زبان و ادب*، ۳۴، ۶۷-۴۷.
- فرشیدورد، خ. (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز*. تهران: انتشارات سخن.
- حاکمی، ا. (۱۳۶۵). *مرزبان بن رستم*. منتخب *مرزبان‌نامه*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صفا، ذ. ا. (۱۳۶۴). *سفرنامه ناصرخسرو*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صالح رامسری، م. ق. (۱۳۶۴). *منتخب کلیله و دمنه، باب‌الحمامه المطوقه*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Berlin, B., & Kay, P. (1969). *Basic color terms: Their universality and evolution*. Berkeley: University of California.
- Crystal, D. (1991). *A dictionary of linguistics and phonetics*. Oxford: Blackwell.
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of language: Its nature, origin, and use*. New York: Praeger.
- Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G. (1985). *Mental Spaces*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Fauconnier, G. (1997). *Mappings in thought and language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fillmore, C. J. (1975). 'An alternative to checklist theories of meaning'. In C. Cogen, H. Thompson, G. Thurgood, & K. Whistler (Eds.) *Proceedings of the first annual meeting of the Berkeley linguistic society*. Berkeley (pp. 13-131). Berkeley: Berkeley Linguistics Society.
- Fodor, J. A. (1983). *The modularity of mind*. Cambridge, Mass: MIT Press.
- Ibarretxe-Antunano, I. (1999). *Polysemy and metaphor in perception verbs: A cross-linguistic study*. PhD Thesis. University of Edinburgh.
- Johnson, M. (1987). *The Body in the mind: The bodily basis of meaning, reason and imagination*. Chicago: Chicago University Press.
- Karimi, S. (2008). *Complex predicates in Iranian languages, opening remarks*. Paris.
- Kay, P. (1975). Synchronic variability and diachronic change in basic color terms. *Language in Society*, 4, 257-270.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G. (1990). The invariance hypothesis: Is abstract reason based on image-schemas? *Cognitive Linguistics*, 1, 39-74.
- Langacker, R. (1999). *Grammar and Conceptualization*. Berlin: Mouton De Gruyter.
- Langacker, R. (2008). Cognitive grammar as a basis for language instruction. In P. Robinson, & N. Ellis (Eds.), *Handbook of cognitive linguistics and second language acquisition*. USA: Routledge Press.
- Lee, D. (2002). *Cognitive Linguistics. An Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Newman, J., & Rice, S. (2004). Patterns of usage for English SIT, STAND, and LIE: A cognitively-inspired exploration in corpus linguistics. *Cognitive Linguistics*, 15(3), 351-396.
- Pauwels, P. (2000). *Put, set, lay and place: A cognitive linguistic approach to verbal meaning*. LINCOM EUROPA.
- Rosch, E. (1983). Prototype classification and logical classification. In E. Scholnik (Ed.), *New trends in*

cognitive representation: Challenges to Piaget's theory (pp. 73-86). Hillsdale: Lawrence Erlbaum.

Rosch, E., & C. B. Mervis. (1975). Family resemblances: Studies in the internal Structure of Categories. *Cognitive Psychology*, 7, 573-605.

Sweetser, E. (1986). *Polysemy vs. Abstraction: Mutually exclusive or complementary*. Berkeley: Berkeley Linguistics Society.

Taylor, J. (1995). *Linguistic categorisation: Prototypes in linguistic theory*. USA: Oxford University Press.

Robinson, P., & Ellis, N. C. (2008). *Handbook of Cognitive Linguistics and Second Language Acquisition*. London: Routledge Press.

Talmy, L. (1996). The windowing of attention. In M. Shibatani, & S. A. Thompson (Eds.), *Grammatical*

constructions: Their form and meaning (pp. 235-287). Oxford: Oxford University Press.

Talmy, L. (1988). Force dynamics in language and cognition. *Cognitive Science*, 12, 49-100.

Talmy, L. (1991). Path to realisation: A typology of event conflation. *Berkeley Working Papers in Linguistics*, 17, 480-519.

Wierzbicka, A. (1986). Human emotions: Universal or culture specific? *American Anthropologist*, 88, 584-94.

Wierzbicka, A. (1990). The meaning of color terms: Semantics, culture and cognition. *Cognitive Linguistics*, 1, 99-150.

Archive of SID